

## حقیقت وحی نبوی و نقد تهمتها

آیه الله العظمی جعفر سبحانی

### چکیده

این نوشتار، ضمن بیان حقیقت وحی به بررسی تهمت‌های ناروایی می‌پردازد که معاصران نزول وحی و کلیسائیان تا عصر حاضر، اظهار کرده و کوشیده‌اند قداست و حقیقت وحی را خدشه‌دار کنند و در نتیجه ارتباط پیامبر گرامی اسلام را با مبدا وحی منکر شوند. نکته مهم این است که توجیه‌ها و تفسیرهای غلطی که ارباب کلیسا مطرح می‌کنند، چیزی جز تکرار همان تهمت‌های ناروایی که معاصران مطرح کرده‌اند، و قرآن به آنها پاسخ گفته، نیست. در این نوشتار، پاسخهای کوبنده‌ای به منکران وحی و ایرادات آنها داده شده است.

واژگان کلیدی: وحی، نبوت، جنون، کفایت، معجزه.

شخصیت اشخاص را می‌توان از زیر نقاب فحش‌ها و تهمت‌ها و ناسزاهای دشمن ارزیابی نمود. دشمن پیوسته برای گمراه کردن توده‌ها می‌کوشد تا حریف را با مطالبی متهم سازد که برای جامعه ولو یک در هزار، قابل قبول باشد تا بتواند با نشر اکاذیب و پخش مطالب دروغ و بی‌اساس خود، طرف را متهم ساخته و تا آن جا که می‌تواند از آبرو و حیثیت او بکاهد. دشمن

دانا می‌کوشد نسبت‌هایی به رقیب خود بدهد که یک طبقهٔ مخصوص، آن را باور کرده یا لااقل در صدق و کذب آن تردید کنند؛ ولی از دادن نسبت‌هایی که هرگز به شخص نمی‌چسبد و سنخیتی با روحيات و رفتار و کردار روشن او ندارد خودداری می‌کند؛ زیرا در این صورت درست نتیجه معکوس خواهد گرفت.

در این نقطه، مورخ و محقق می‌تواند از پشت این دروغ‌ها و تهمت‌ها قیافهٔ واقعی طرف را بخواند و موفقیت اجتماعی و روحيات او را ولو از دیدگاه دشمن به دست آورد؛ زیرا دشمن بی‌باک و نترس، در نثار تهمت - که به نفع او تمام می‌شود - کوتاهی نمی‌کند و از حربه برندهٔ تبلیغ - تا آن جا که فکر و درایت و موقع‌شناسی او اجازه می‌دهد - حداکثر استفاده را می‌کند؛ و اگر هیچ‌گونه نسبت ناروایی به او ندهد، از این لحاظ است که دامن وی از آن نسبت‌ها پیراسته بوده و جامعه، خریدار آن نبوده است.

صفحات تاریخ اسلام را ورق می‌زنیم. می‌بینیم که قریش با آن عداوت و کینه‌توزی فوق‌العاده که داشتند می‌خواستند به هر قیمتی شده کیان نوپنیا اسلام را فرو ریزند، و از شخصیت و مقام آورندهٔ آن بکاهند، مع‌الوصف نتوانستند کاملاً از حربهٔ «تهمت» استفاده کنند. آنان با خود فکر می‌کردند چه بگویند؟ آیا بگویند او خائن است؟ در صورتی که آن روز امانت‌های گروهی از خود آن‌ها در خانه او بود و زندگی شرافتمندانهٔ چهل ساله‌اش وی را در نظر همه، امین جلوه داده بود. او را به شهوت‌رانی متهم سازند؟ چه‌طور این سخن را به زبان آورند. با این‌که او زندگی خود را در دوران جوانی با یک زن نسبتاً مسن آغاز کرد و تا پنجاه سالگی با همان همسر بسر برد.

با بررسی تهمت‌هایی که قرآن از معاصران پیامبر، پیرامون نبوت و وحی و کتاب وی نقل می‌کند دو چیز به خوبی روشن می‌گردد:

۱. دشمنان وی نقطهٔ ضعفِ روشنی در زندگی او پیدا نکردند تا به آن استناد جویند و صلاحیت او را برای ارشاد و هدایت مردم نفی کنند. هرگز نتوانستند او را به تجاوز به اموال و

نفوس متهم کنند. نتوانستند بگویند او وقتی و یا روزگاری به دنبال هوسرانی جنسی بوده و پاسی از عمر خود را در این راه گذرانده است.

دهان دشمنان نسبت به این تهمت‌ها کاملاً بسته بود و از اندیشه کسی نمی‌گذشت که ادعای نبوت و رهبری او را از این راه باطل سازد؛ بلکه پیوسته می‌کوشیدند که از تهمت‌هایی استفاده کنند که با طهارت و پاکی و تاریخی زندگی او منافات نداشته باشد.

آنان چنین می‌اندیشیدند که هرگز منافات ندارد که فردی یک عمر با پاکی زندگی کند و سرانجام مجنون و دیوانه گردد و بر اثر جنون، ادعاهای بی‌اساس نماید.

هم‌چنین مانع ندارد که فردی پاسی از عمر خود را در خوبی و نیکی بگذراند و سرانجام از صمیم دل به نام نبوت، برای نجات قوم خویش از کتاب‌های دیرینه مطالبی را اقتباس کند و آن را در بهترین عبارت بریزد و مردم را برای عمل به آن دعوت کند و هم‌چنین...

در تمام تهمت‌ها و ناسزاهایی که مشرکان نثار او می‌کردند، این نکته به خوبی به چشم می‌خورد و خواننده گرامی با خواندن این بخش، به این نکته توجه خواهد داشت. دیگر نیازی ندارد که در نقل هر تهمتی به این نکته توجه دهیم.

۲. تمام توجیه‌ها و تفسیرهایی که از طرف نویسندگان مسیحی درباره وحی و نبوت او انجام می‌گیرد، چیز تازه‌ای نیست و همه این توجیه‌ها و تفسیرها در عصر رسالت موجود بود و دشمنان وی آن‌ها را در محافل و مجالس خود انتشار می‌دادند و از این راه می‌خواستند جلو نفوذ آیین او را که در حال رشد بود بگیرند.

جای گفتگو نیست که قرآن و آیین حضرت محمد ﷺ در آغاز رسالت، جاذبه شگفت‌انگیزی داشت و افراد دارای فکر سالم و دور از تعصب‌های جاهلی با شنیدن آیاتی چند، تحت تأثیر قرآن او واقع شده بی‌اختیار به گروه مسلمانان می‌پیوستند.

نه تنها افراد بی‌غرض و مرض تحت تأثیر قرآن واقع می‌شدند، بلکه افراد مغرض و متعصب نیز از شنیدن آیات قرآن لذت غیر قابل توصیفی می‌بردند و همگی در دل اذعان

داشتند که این نوع سخن گفتن از توان انسان‌های سخن‌ساز و گویندگان فصیح و بلیغ بیرون می‌باشد؛ زیرا در آیات قرآن، شیرینی توأم با زیبایی خاصی مشاهده می‌کردند که هرگز در سخنان پیشینیان و معاصران وجود نداشت.

ولید بن مغیره حکیم و سخن‌ساز عرب، با عداوت خاصی که با پیامبر داشت آیاتی چند از او شنید و نتوانست احساس و برداشت خود را از شنیدن آیات قرآن مخفی و پنهان بدارد. لذا وقتی که از او نظر خواستند، گفت من از محمد سخنی شنیدم که شبیه سخن انس و جن نیست. شیرینی خاصی دارد و زیبایی مخصوصی. شاخسار آن پر از میوه و ریشه‌های آن پربرکت است و هیچ سخنی از آن والاتر نیست.<sup>۱</sup>

عتبه یکی از سخنوران قریش و از افراد برجسته آن گروه به شمار می‌رفت. وی پیش پیامبر رفت تا از طریق پیشنهاد‌های مادی او را از تبلیغ آیین یکتاپرستی منصرف سازد. وقتی سخنان عتبه به پایان رسید، پیامبر سی و هفت آیه از آیات سوره «فصلت» را خواند و سجده کرد؛ سپس سر از سجده برداشت و گفت: سخنان خدا را شنیدی؟ عتبه به اندازه‌ای مجذوب قرآن شده بود که قدرت سخن گفتن از او سلب شده. وقتی به سوی قریش برگشت گفت: به خدا سوگند سخنی از محمد ﷺ شنیدم که نه شعر است و نه سحر و نه کهانت. اما سران قریش گفتار او را رد کردند و گفتند: تو مسحور سخنان محمد واقع شده‌ای!<sup>۲</sup>

ما در این جا نمی‌خواهیم وارد این موضوع شویم زیرا بحث در اعجاز قرآن از نظر شیرینی بیان و زیبایی الفاظ و عمق معنی، و همچنین بحث درباره قضاوت عرب معاصر پیامبر درباره آن، نیاز به بخش جداگانه‌ای دارد که فعلاً از قلمرو بحث ما بیرون است. هدف ما فعلاً این است که ثابت کنیم که تمام توجیه‌ها و تفسیرهایی که دشمنان - امروز - درباره وحی محمدی و قرآن او دارند، مطلب تازه‌ای نیست و ریشه‌های آن در زبان دشمنان آن روز اسلام هم بود و

۱. نک: طبرسی، بی‌تا، ج ۹ و ۱۰، ص ۲۸۷.

۲. نک: میبندی، ۱۳۶۱، ج ۸، ص ۵۱۳ و ۵۱۴.

همه را قرآن از زبان آنان نقل کرده است. چیزی که هست دشمنان آن روز، افراد دور از تمدن و آداب و رسوم انسانی و بی بهره از علم روز بودند. لذا در مقام اتهام و نثار ناسزا، ادب را رعایت نمی کردند؛ ولی دشمنان به اصطلاح متمدن امروز او همان تهمت‌ها را در قالب‌های علمی ریخته و ادب در کلام را رعایت می کنند.

\* \* \*

امروز رجال کلیسا و نویسندگان مسیحی با تلاش‌هایی می‌کوشند که قرآن و تعالیم پیامبر را با یکی از سه طریق زیر و احیاناً با همه، توجیه کنند در صورتی که همه این توجیه‌ها در قرآن از مشرکان قریش و دیگران نقل شده است.

۱. حضرت محمد ﷺ تعالیم خود را از تورات و انجیل و علمای یهود و نصاری یا افراد دیگر گرفته است.

۲. نبوغ و عقل اجتماعی پیامبر، بزرگ‌ترین الهام‌بخش این تعالیم می‌باشد.

۳. قرآن، وحی الهی نیست، بلکه وحی نفسی است که از درون و ذهن ناخودآگاه او بیرون می‌ریخت و او چنان می‌اندیشید که این مطالب از جانب خداست.

ما، در این جا به تفسیر آیاتی که به هر یک از تهمت‌ها و نظریه‌ها اشاره می‌کند می‌پردازیم:

### ۱. قرآن را از دیگران فرا می‌گیرد

کلیسا و مبلغان مسیحی برای پایین آوردن مقام قرآن - خصوصاً دو نویسنده مسیحی به نام‌های «درمنگام» و «مونتینی» - می‌کوشند که بگویند پیامبر، تاریخ اقوام و ملل گذشته را از دانشمندان یهودی و مسیحی گرفته و آن‌ها را به نحوی دلپذیر که با اصول و مبانی عقلی سازگار باشد، نقل کرده است.

ولی باید توجه نمود یک چنین تجزیه و تحلیل پنداری، به این دو نویسنده و کسانی که از گفتار این دو نفر پیروی کرده‌اند اختصاص ندارد، بلکه روز نزول قرآن، عرب جاهلی نیز که از هیچ جای جهان خبر نداشت درباره قرآن چنین می‌اندیشید؛ و خود قرآن این تهمت را در

مواردی از آنان نقل کرده است. مانند این آیه:

﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ...﴾<sup>۱</sup>؛

ما می‌دانیم که مشرکان می‌گویند بشری او را تعلیم می‌دهد.

مفسران در شأن نزول این آیه می‌نویسند: پیامبر گرامی ﷺ در مَزَوْه، کنار یک جوان مسیحی به نام «جبر» - که غلام بنی خضرم بود - می‌نشست. مشرکان فوراً از جریان، سوءاستفاده کرده پیامبر را متهم به این کردند که وی محتویات قرآن را از او فرا می‌گیرد. گاهی نقل می‌کنند که پیامبر ﷺ در صفا در کنار یک جوان کاسب غیرعرب می‌نشست و با او سخن می‌گفت. این جوان به زحمت می‌توانست به عربی سخن بگوید. قرآن مجید در پاسخ این تهمت می‌گوید:

﴿... لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾<sup>۲</sup>؛

زبان کسی که به آن اشاره می‌کنند، غیرعربی است در صورتی که این قرآن به زبان عربی آشکار است.

یعنی بر فرض این که محتوای قرآن را از او می‌گیرد، دیگر، الفاظ و جمله‌های قرآن نمی‌تواند مربوط به او باشد؛ زیرا او یک فرد غیرعرب است. پس قطعاً به عقیده شما جمله‌بندی و صورت‌سازی، مربوط به خود او خواهد بود. در این صورت شما نیز برخیزید و بدین شیوه سخن بگویید؛ اگر در این قسمت عجز و ناتوانی بر شما مستولی شد، بدانید که قرآن ساخته فکر انسانی نیست.

۲. ﴿وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ﴾<sup>۳</sup>؛ می‌گویند او آموزش‌دیده دیوانه‌ای است.

۳. ﴿وَقَالُوا أَأَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلاً﴾<sup>۴</sup>؛ گفتند: قرآن

افسانه‌های پیشینیان است که محمد آن را نوشته و صبح و شام برای او املا می‌گردد.

۱. نحل، آیه ۱۰۳.

۲. نحل، آیه ۱۰۳.

۳. دخان، آیه ۱۴.

۴. فرقان، آیه ۵.

احتمال دارد مقصود از اساطیر اولین، همان کتاب‌های آسمانی باشد که در پیشاپیش آن‌ها، تورات و انجیل قرار دارد. مؤید این نظر این است که آنان پس از شنیدن آیات قرآن و توصیف آن به «اساطیر الأولین» که حامل نویدها و وعده‌هاست، می‌گفتند: این سخنان تازگی ندارد و نیاکان ما نیز از این وعده‌ها و نویدها شنیده‌اند و به آنان نیز چنین وعده و وعیدی داده شده است.

ناگفته پیداست تمام این وعده و وعیدها به وسیله کتاب‌های آسمانی که مصداق روشن آن‌ها تورات و انجیل است، انجام گرفته بود چنان که می‌فرماید:

﴿لَقَدْ وَعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ ما و نیاکان ما به مانند این سخنان وعده داده شده‌ایم. این‌ها جز افسانه‌های پیشینیان چیزی نیست.

بنابراین در هر موردی که قرآن از طرف مشرکان نقل می‌کند که تعالیم محمد ﷺ همگی «اساطیر الأولین» است ممکن است ناظر به این باشد که محتویات از تورات و انجیل اخذ شده است. در عین حال احتمال دارد که مقصود، تشبیه قصص و داستان‌های قرآن به قصص و داستان‌های رستم و اسفندیار و قهرمانان افسانه‌ای ایران و عرب باشد. همچنان که احتمال دارد مقصود، هر دو باشد. اینک متن آیاتی که حاکی است که قرآن از نظر مشرکان همان افسانه‌های پیشینیان است:

۱. ﴿وَإِنْ يَرَوْا كَلَّآءَ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ هر نوع معجزه‌ای ببینند به آن ایمان نمی‌آورند. وقتی پیش تو آیند با تو مجادله می‌کنند و افراد کافر می‌گویند قرآن جز افسانه‌های پیشینیان، چیز دیگری نیست.

۲. ﴿وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾<sup>۳</sup>؛ وقتی برای آنان آیات قرآن خوانده می‌شود می‌گویند قبلاً نظیر آن‌ها را

۱. مؤمنون، آیه ۸۳

۲. انعام، آیه ۸۳

۳. انفال، آیه ۳۱

شنیده‌ایم اگر بخواهیم مانند آن را نیز می‌گوییم. این جز افسانه‌های پیشینیان چیزی نیست.

۳. ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ وقتی به آنان گفته

می‌شود پروردگار شما چه چیزی فرستاده است می‌گویند: افسانه‌های پیشینیان.

۴. ﴿... وَبِئْسَ الْوَعْدَ الْوَعْدَ اللَّهُ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ وقتی گفته

می‌شود ایمان بیاور، وعده‌های خدا حق است، می‌گویند این‌ها افسانه‌های دیرینه است.

۵. ﴿إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾<sup>۳</sup>؛ وقتی آیه‌های ما برای او خوانده

می‌شود می‌گوید داستان‌های گذشتگان است.



عرب جاهلی اطلاعاتی از تورات و انجیل نداشت جز این که دهن به دهن، مطالبی جسته و گریخته شنیده بود و از نظر محتوا تشابهی میان قرآن و دیگر کتاب‌های آسمانی احساس می‌کرد. از این جهت برای راحت ساختن خود از هر نوع مبارزه با قرآن، وحی محمدی را همان قصه و افسانه‌های گذشتگان می‌دانست.

اصولاً عرب جاهلی در منطقه حجاز، ملتی «امی» و درس‌نخوانده بود. به‌طور مسلم گروهی که نمی‌توانست به زبان مادری خود چیزی بنویسد و بخواند، طبعاً نسبت به زبان‌های ملل دیگر مانند عبری و غیره، عاجز و ناتوان خواهد بود. حتی قریش برای کسب اطلاع از صحت ادعای محمد ﷺ گروهی را به یثرب اعزام کرد که صحت و عدم صحت ادعای نبوت محمد ﷺ را با شخصیت‌های علمی و مذهبی یهود در میان بگذارند و از آنان نظر بخواهند که ادعای چنین مردی از نظر کتاب‌های آسمانی چگونه است؟

یک چنین گروهی حق دارند که قرآن و تعالیم او را اساطیر و برگرفته از کتاب‌های

۱. احقاف، آیه ۱۷.

۲. نحل، آیه ۲۴.

۳. قلم، آیه ۱۵.



پیشینیان بخوانند! شگفت از گروهی از رجال کلیسا و نویسندگان آنهاست که با مشاهده فاصله‌های زیاد میان محتویات دو کتاب، چگونه می‌خواهند بگویند که حضرت محمد ﷺ با اعتراف به این که امی بود، تعالیم خود را از آنها اقتباس کرده است؟.

یکی از تلاش‌های گروه‌های الحادی برای قطع رابطه قرآن و پیامبر اعظم ﷺ با جهان بالا، مسأله وحی نفسی و القای ضمیر ناخودآگاه است. این گروه به عللی به خود اجازه نمی‌دهند که پیامبر را یک فرد دروغگو و خلافکار معرفی کنند، زیرا رفتار و گفتار او روشنگر ایمان او به صدق گفتار خویش می‌باشد، از این جهت معتقدند که او به راستی یقین داشت که برانگیخته خدا است و تعالیم او نیز از ناحیه خدا می‌باشد؛ ولی ایمان و اعتقاد او را از راه دیگر توجیه می‌کنند و می‌گویند:

«وحی همان صدای روح محمد بود؛ زیرا سال‌ها تفکر و اشباع شدن روح از یک اندیشه، مستلزم آن است که آن اندیشه به صورت واقع درآید و در جان کسی که پیوسته در امری و اندیشه‌ای فرو رفته است، چنین صدایی طنین افکند. بنابراین، فرشته، صورت ضمیر ناخودآگاه آرزوی نهفته در اعماق وجود او بوده است».

باید توجه داشته باشیم که این توجیه نیز تازگی ندارد و مشرکان عهد رسالت هم وحی محمدی را از این طریق توجیه می‌کردند و می‌گفتند:

﴿بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ﴾<sup>۱</sup>؛ بلکه گفتند: آنچه می‌گوید، افکار پریشانی است که زاییده خیال او می‌باشد.

آنان قرآن را یک رشته افکار نامنظم می‌دانستند که بی‌اختیار بر مغز او راه پیدا می‌کند، و او را در آفریدن این مطالب عامد و مختار نمی‌اندیشیدند هرچند برخی از این مرحله گام فراتر نهاده او را به دروغ نیز متهم می‌کردند.

قرآن مجید در سوره «النجم» که موضوع وحی محمدی را در آنجا مطرح کرده و پرده از روی حقیقت وحی برداشته است، به گونه‌ای به رد این نظر پرداخته و اشاره کرده است که

گروهی، قرآن و ادعای پیامبر را زائیده خیال او دانسته و می‌گویند که او خیال می‌کند که وحی بر او نازل می‌گردد و یا فرشته‌ای را می‌بیند، و چنین چیزی جز در محیط خیال او، در جای دیگر وجود ندارد.

قرآن در این سوره که آیات آن از نظم و انسجام بدیعی برخوردار است و بیانگر روحانیت مردی است که در مواقع خاصی در هاله‌ای از موهبت معنوی خدا قرار می‌گیرد، به رد این نظر چنین پرداخته است:

﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ \* مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ \* وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ \* عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ \* ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ \* وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ \* ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ \* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ \* فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ \* مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ \* أَفْتُمَارُونَ \* عَلَىٰ مَا يَرَىٰ \* وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ \* عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ \* عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ \* إِذْ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ \* مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ \* لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ﴾<sup>۱</sup>

سوگند به ستاره هنگامی که غروب کرد. رفیق شما گمراه نشده، بیراهه نرفته است. او هرگز از روی هوا و هوس دهان به سخن نگشوده است. آنچه می‌گوید، وحی و سروش غیبی است که در اختیار او گذارده شده است. موجود نیرومندی (فرشته وحی) به او تعلیم کرده است. این معلم قدرتمند در افق بالا قد برافراشت (و برای او نمایان گردید). سپس نزدیک شد و در میان زمین و آسمان آویزان گردید. و به قدری نزدیک شد که به اندازه دو میدان تیر یا دو سر کمان یا از آن هم کمتر و نزدیک‌تر. این معلم به بنده او (خدا) وحی کرد آنچه باید برساند. دل، آنچه را دید دروغ ندید. آیا با او به مجادله بر می‌خیزید؟ او یک بار دیگر نیز او را دیده است. نزد سدره‌المنتهی، نزد او است جنة المأوی. هنگامی که سدره را پوشانید، دیده منحرف نگردید و از قوانین رؤیت طغیان نکرد. از آیات بزرگ خداوند دید آنچه را دید.

قرآن در این آیات نظریه وحی نفسی را و این که قرآن زاییده تخیل پیامبر است، به سختی محکوم می‌کند و طرفداران این نظریه را افراد مجادله‌گر می‌خواند و می‌رساند که نه قلب و دل او اشتباه کرده است و نه دیده او؛ و در هر دو نقطه، رؤیت به معنی واقعی انجام گرفته است چنان که می‌فرماید:

۱. ﴿مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى﴾<sup>۱</sup>؛ دل آنچه دیده است، دروغ ندیده و اشتباه نکرده است.

۲. ﴿مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى﴾<sup>۲</sup>؛ دیده منحرف نگردیده و از قوانین رؤیت چشمی طغیان

نکرده است و همگی صددرصد حقیقی و واقعی بوده، نه رؤیایی و خیالی.

بنابراین وحی نفسی و یا القای شعور باطنی و... اصطلاح جدیدی است برای یک اندیشه

جاهلی که در میان اعراب نسبت به وحی وجود داشته است و تنها نام آن تغییر کرده است.

#### وحی نفسی، سرپوشی بر اتهام به جنون

عرب جاهلی در عین این که وحی الهی را به صورت‌های دیگر نیز توجیه می‌کرد و پیامبر را مفتتری و دروغگو، و یا ساحر و جادوگر می‌شمرد، ولی اصرار داشت که پیامبر را مجنون و دیوانه و کاهن نیز معرفی نماید. «مجنون» در اصطلاح آنان، همان «جن زده» است که بر اثر تصرف جن، مشاعر خود را از دست می‌دهد و پرت و پلا می‌گوید.

«کاهن» غیب‌گویی بود که رابطه‌ای با یکی از جن‌ها داشت که او را از اوضاع و احوال آگاه

می‌ساخت.

سرانجام سخنان یک مجنون و دیوانه و یا کاهن و غیب‌گو مربوط به شخص او نیست، بلکه القایی است از جانب جن که بر ذهن و زبان او جاری می‌سازد هرچند خود متوجه نگردد.

عرب جاهلی بر اثر دوری از علم و دانش، بر اثر دوری از فریب‌کاری و دیپلماسی فریبنده

۱. نجم، آیه ۱۱.

۲. نجم، آیه ۱۷.

امروزی غرب، آنچه را در دل داشت، عاری و برهنه می‌گفت و رو در روی پیامبر می‌ایستاد و می‌گفت:

﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾<sup>۱</sup>؛ ای کسی که قرآن بر او نازل

گردیده است، تو دیوانه‌ای!

این اتهام اختصاص به پیامبر نداشت، بلکه به گواهی تاریخ بشریت، پیوسته مصلحان را، افراد جاهل و مجنون و دیوانه می‌خواندند و انتخاب این نسبت برای این است که مردم را از دور آنان پراکنده سازند تا به سخنان او گوش فرا ندهند. در قرآن مجید این نسبت به پیامبر از طرف مخالفان در سوره‌های حجر آیه ۶، سباء آیه ۸، صافات آیه ۳۶، دخان آیه ۱۴، طور آیه ۲۹، قلم آیه ۲ و تکویر آیه ۲۲ نقل شده است.

### پافشاری در نسبت جنون

از مسلمات تاریخ است که پیامبر اسلام از آغاز جوانی در میان مردم به درست‌کاری و راستگویی... معروف بوده؛ حتی دشمنان آن حضرت در برابر اخلاق فاضله او بی‌اختیار سر تسلیم و انقیاد فرود می‌آوردند. یکی از صفات برجسته او این بود که تمام مردم، او را راستگو و صادق و امین می‌خواندند؛ حتی مشرکان، تا ده سال پس از دعوت علنی، اموال ذی‌قیمت خود را پیش او به عنوان ودیعت گذاشته بودند چون دعوت آن حضرت بر معاندان سخت و گران بود، مساعی خود را در این راه، به کار بردند که او را به وسیله پاره‌ای از نسبت‌ها که اذهان مردم را می‌توان با آن آلوده کرد متهم کنند. چون می‌دانستند که نسبت دروغ و افتراء به آن حضرت در افکار مشرکان بی‌نظر و ساده تأثیری نخواهد بخشید. لذا ناگزیر شدند که در تکذیب دعوت آن حضرت بگویند که منشأ دعاوی او خیالات و افکار جنونی است که منافات با صفات زهد و درست‌کاری او نداشته باشد و در اشاعه این نسبت ریاکارانه رنگ‌ها ساخته و نیرنگ‌ها پرداختند.

از فرط ریاکاری، موقع تهمت زدن قیافه پاکدامنی به خود گرفته مطالب را به صورت شک و تردید اظهار می‌کردند و می‌گفتند که: ﴿أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ ۗ﴾؛ آیا به خدا افتراء بسته و یا جنون دامنگیر او شده است؟ و این همان شیوه شیطانی است که دشمنان حقیقت، پیوسته در موقع تکذیب شخصیت‌های بزرگ و مصلحان اجتماعی به کار می‌برند. قرآن نیز خبر می‌دهد که این شیوه نکوهیده مخصوص افراد عصر رسالت نیست، بلکه معاندان عصرهای گذشته نیز در تکذیب پیامبران الهی همین حربه را به کار می‌بردند.

چنان که می‌فرماید: همچنین برای کسانی پیش از این‌ها پیامبری برانگیخته نشد مگر این که گفتند جادوگر یا دیوانه است و یکدیگر را به گفتن این سخن سفارش می‌کردند(نه)، بلکه آنها گروهی سرکشند.<sup>۲</sup>

اناجیل کنونی نیز تذکر می‌دهد وقتی که حضرت مسیح، یهود را پند داد، گفتند: در او شیطان است و هذیان می‌گوید چرا به حرف‌های او گوش می‌دهید.

در این جا روی سخن با نویسندگان فریبکار، و فیلسوف‌نماهای غرب و مقلدان دنباله‌رو شرقی آنان است که همین تهمت را به صورت دیگر مطرح کرده و سم مهلک و نابودکننده را در قالب کپسولی با لعاب شیرین ریخته و به عنوان علم و تاریخ تحویل ما می‌دهند و آن را وحی نفسی می‌نامند.

مجموع تجزیه و تحلیل غریبان نسبت به نبوت و وحی، جز تغییر عبارت، چیز دیگری نیست و تمام این مطالب ریشه جاهلی دارند.

ما، در تنزیه ساحت مقدس پیامبر گرامی ﷺ از این تهمت که برای نخستین بار از حلقوم مشرکان معاصر عهد رسالت بیرون آمد و در این اواخر نویسندگان مسیحی و افراد دنباله‌رو آنان، آن را تکرار می‌کنند، به گونه‌ای بس فشرده بحث و گفتگو نمودیم و الا دلایل پاکی ساحت مقدس پیامبر از این تهمت دیرینه، بیش از آن است که در این صفحات بگنجد.

۱. سبأ، آیه ۸

۲. ذاریات، آیات ۵۲ و ۵۳.

### انگیزه نظریه پردازان امروز

نظریه پردازان کنونی می خواهند از این راه نهضت عظیم و تمدن اسلامی را توجیه کنند درحالی که برای این گفته ها هیچ مدرک تاریخی ندارند. برای روشن شدن حقیقت باید موضوعات زیر را مورد بررسی قرار داد تا معلوم گردد که آیا امکان دارد پیامبر اسلام آیین خود را از گفته های راهبان و... گرفته باشد؟

۱. پیامبر اسلام ﷺ چند بار به شام رفته و در چه سن و سالی این مسافرت ها برای او پیش آمده است؟

۲. آیا در این مسافرت سن او اقتضای فرا گرفتن این همه حقایق را داشته است؟

۳. او «امی» و درس نخوانده بود.

۴. اگر حضرت محمد ﷺ تعالیم خود را از بحیرا گرفته بود، آیا قریش بر او عیب نمی گرفتند؟ مگر او در مسافرت تنها بود؟

۵. آیا بحیرا از یاران و اصحاب پیامبر بود و در حال مستی کشته شد، و تحریم شراب به خاطر آن بوده ست؟ این مطلب در کدام کتاب تاریخی آمده است؟  
 اکنون به بررسی این موضوعات می پردازیم:

۱. پیامبر چند بار و در چه سن و سالی به شام مسافرت کرده است؟

توجه به این نکته لازم است که مسلمانان سعی کرده اند تمام حوادث زندگی پیامبر از ریز و درشت حتی مزاح و شوخی های او را بنگارند و چیزی از آن مخفی نگذارند بنابراین تواریخ اسلامی مدرک مهم و سند خوبی برای مطالعه زندگی پیامبر به شمار می رود.

می دانیم در تواریخ اسلامی آمده است که حضرت محمد ﷺ بیش از دو بار به شام مسافرت نکرده است، بار اول در سن بین نه تا دوازده سالگی به همراهی عموی خود ابوطالب بود و در همین سفر بوده است که «بحیرای» راهب کاروان قریش را برای طعام دعوت کرد و او

علامت‌های نبوت را در برادرزاده ابوطالب مشاهده نمود و پرسش‌هایی از ابوطالب کرد و پس از آن به ابوطالب گفت: او را به مکه برگردان زیرا اگر یهودیان از وجود چنین کودکی آگاه گردند، از شر آنان در امان نخواهد بود و طبق نوشته سیره‌نویسان، ابوطالب از همان جا یعنی شهر بصره مرکز ایالت «حوران» او را به مکه باز گرداند.

این ملاقات چنان که از تاریخ بر می‌آید، بیش از چند ساعت به طول نیانجامیده است.<sup>۱</sup> دومین سفر محمد ﷺ به سوی شام در سن بیست و پنج سالگی بود. او در این مسافرت سرپرستی کازوان تجارتی خدیجه را به عهده داشت در این سفر خدیجه به خاطر امانت و صفا و پاکی که از محمد ﷺ سراغ داشت، از او خواسته بود سرپرستی تجارت او را به عهده گیرد و غلام مخصوص خود میسر را به عنوان فرمانبر وی در اختیار او گذارده بود. طبق نقل میسر راهبی به نام «نسطور» هنگامی که چشمش به محمد ﷺ افتاد که زیر سایه درختی قرار گرفته بود، از میسر پرسید این شخص کیست؟ میسر پاسخ داد: یکی از مردم قریش است.<sup>۲</sup> بنابراین پیامبر مسافرت‌هایی نداشته است، بلکه تنها دو مسافرت داشت: یکی در کودکی همراه عموی خود و دیگری در حدود ۲۵ سالگی به عنوان تجارت، و سن پیامبر و وضع مسافرت ایجاب نمی‌کرد که پیامبر وقت گفت و شنودی با کسی داشته باشد.

۲. آیا در این مسافرت سن او اقتضای فراگرفتن این همه حقایق را داشته است؟

اجازه بفرمایید چند جمله از دانشمندان بی‌غرض پیرامون حقایقی که در قرآن است، برای شما نقل کنیم تا روشن گردد که آیا ممکن است کودکی ده‌زاده ساله یا جوانی بیست و پنج ساله در ظرف چند ساعت و با برخوردی با راهبی یا راهبانی، این همه حقایق را فراگیرد؟

«کارلایل» مورخ و دانشمند معروف انگلیسی درباره قرآن می‌گوید:

اگر یک بار به این کتاب مقدس نظر افکنیم حقایق برجسته و خصایص اسرار وجودی

۱. نگ: مسعودی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۸۶.

۲. طبری، ۱۸۷۹م، ج ۲، ص ۳۵.

طوری در مضامین جوهری آن پرورش یافته که عظمت و حقیقت قرآن به خوبی از آنها نمایان می‌گردد و این خود مزیت بزرگی است که فقط به قرآن اختصاص دارد و در هیچ کتاب علمی و سیاسی و اقتصادی دیگر دیده نمی‌شود. بلی خواندن برخی از کتاب‌ها تأثیر عمیقی در ذهن انسان می‌گذارد ولی هرگز با تأثیر قرآن قابل مقایسه نیست. از این جهت باید گفت: مزایای نخستین قرآن و ارکان اساسی آن مربوط به حقیقت و مسائل و مضامین برجسته آن است که هیچ‌گونه شک و تردیدی در آن راه نیافته و پایان تمام فضائلی را که پدیدآورنده تکامل و سعادت بشری است، دربرداشته و آنها را به خوبی نشان می‌دهد.

«جان دیون پورت» نویسنده کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن می‌نویسد:

قرآن به اندازه‌ای از نقایص میرزا و منزه است که نیازمند کوچک‌ترین تصحیح و اصلاحی نیست و ممکن است از اول تا آخر آن خوانده شود بدون آن که انسان کمترین ناراحتی از آن احساس کند.

«گوته» شاعر و دانشمند آلمانی می‌نویسد:

سالیان درازی کشیشان از خدا بی‌خبر ما را از پی بردن به حقایق قرآن مقدس و عظمت آورنده آن، حضرت محمد ﷺ دور نگاه داشته‌اند اما هر قدر که ما قدم در جاده علم و دانش گذارده‌ایم، پرده‌های جهل و تعصب نابجا از بین می‌رود و به زودی این کتاب توصیف‌ناپذیر (قرآن) عالم را به خود جلب نموده و تأثیر عمیقی در علم و دانش جهان کرده و عاقبت محور افکار مردم جهان می‌گردد.

و سپس می‌افزاید:

ما در ابتدا از قرآن روی‌گردان بودیم اما طولی نکشید که این کتاب توجه ما را به خود جلب نموده و ما را دچار حیرت ساخت تا آنجا که در برابر اصول و قوانین علمی بزرگ آن سر تسلیم فرود آوردیم.

«ژول لایوم» اندیشمند و نویسنده فرانسوی در کتاب تفصیل الآیات می‌گوید:

دانش و علم برای جهانیان از سوی مسلمانان به دست آمده و مسلمین علوم را از



«قرآن» که دریای دانش است، گرفتند و نهرها از آن برای بشریت در جهان جاری ساختند.

بانو دکتر «لورا واگلیری» استاد دانشگاه ناپل در کتاب پیشرفت سریع اسلام پس از برشمردن امتیازاتی از قرآن، می‌گوید:

چطور ممکن است این کتاب اعجازآمیز ساخته محمد باشد در صورتی که او یک نفر عرب درس‌نخوانده‌ای بود؟ ما، در این کتاب گنجینه‌ها و ذخایری از علوم می‌بینیم که فوق استعداد و ظرفیت با هوش‌ترین اشخاص و بزرگ‌ترین فیلسوفان و قوی‌ترین رجال سیاست و قانون است. به دلیل این جهات است که قرآن نمی‌تواند ساخته یک مرد تحصیل کرده و دانشمندی باشد.

آیا راستی می‌شود در چند ساعت، آن هم در آن سن این همه حقایق را آموخت که دانشمندان بنام جهان در برابر حقایق آن از جنبه‌های مختلف سر تعظیم فرود آورده، اعتراف به عظمت آن نمایند؟

روشن‌تر بگوییم: سن حضرت محمد ﷺ هنگام مسافرت از دوازده سال تجاوز نمی‌کرد، آیا عقل باور می‌کند که کودکی حقایقی از تورات و انجیل را فرا گیرد و سپس آن را در سن چهل سالگی به نام وحی منتشر کند و شریعتی از نو سازد؟ چنین کاری از موازین عادی بیرون است و شاید با در نظر گرفتن میزان استعداد بشر، بتوان آن را در ردیف محال عادی قرار داد.

مدت این مسافرت کمتر از آن بود که محمد ﷺ بتواند در آن مدت کم تورات و انجیل را فرا گیرد زیرا این سفر، سفر تجارتي بود و رفتن و برگشتن و مدت اقامت بیش از چهار ماه طول نکشید، زیرا (قریش) سالی دوبار مسافرت می‌کردند. در زمستان به سوی (یمن) و در تابستان به سوی (شام) و با این ترتیب گمان نمی‌رود همه مدت مسافرت بیش از چهار ماه طول بکشد و بزرگ‌ترین دانشمندان جهان نمی‌توانند در این مدت کم توفیق فرا گرفتن این دو کتاب بزرگ را پیدا کنند تا چه رسد به یک طفل درس‌نخوانده و دبستان ندیده با توجه به این که تمام

مدت چهار ماه را با راهب همراه نبود، بلکه این ملاقات در یکی از منازل بین راه اتفاق افتاده و تمام جریان ملاقات، حداکثر چند ساعت پیش نبوده است.

از این بیان پاسخ قسمت‌های چهارم و پنجم روشن می‌گردد. زیرا می‌دانیم که تمام دانشمندان اهل کتاب به اندازه یک صدم حقایق قرآن آگاهی نداشتند تا چه رسد به یک یا چند نفر از آنها که بخواهند این همه اسرار را به محمد ﷺ بیاموزند.

اگر به راستی آن دو راهب این همه آگاهی و اطلاعات داشتند چرا زبان زد جامعه‌های نصاریٰ نبوده، و به عنوان دانشمند دوران خود مشهور نگردیده‌اند، چرا خود آنان ادعای نبوت و یا لا اقل رهبری ننموده‌اند؟ چرا یکی از آنها، بعداً از یاران محمد ﷺ شده است، در صورتی که طبعاً استاد باید بر شاگرد مقدم باشد.

بالاخره محمد به تصدیق دوست و دشمن مرد دروغگویی نبود و فرد حق‌شناسی بود چرا نامی از استاد خود نمی‌برد؟!

### ۳. او «امی» و درس‌نخوانده بود.

در هیچ تاریخی ولو ضعیف، دیده نشده که محمد ﷺ پیش کسی درس خوانده باشد. یکی از القاب او «امی» و درس‌نخوانده است. او اگر پیش یک نفر و لو یک روز درس خوانده بود، نمی‌توانست در برابر بزرگان قریش این آیه را بخواند: ﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا أَلَّا تَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ هرگز پیش از بعثت، کتابی را نمی‌خواندی و چیزی را نمی‌نوشتی زیرا اگر چنین بود، کسانی که به فکر ابطال آیین تو هستند، در کار تو شک و تردید می‌کردند.

این حقیقت را ضمیمه کنید به سخنی که «درمگام» دربارهٔ محمد ﷺ می‌گوید که:

صداقت او امروز دیگر نمی‌تواند مورد تردید قرار گیرد. سراسر زندگی او... شهادت می‌دهد که عمیقاً صاحب ایمان بوده است.

«کارانوا» در کتاب خود می‌گوید:

قبل از ورود به عمق مطلب لازم است صریحاً اعلام نمایم که من بالبداهه هر نظریه‌ای را که صداقت محمد ﷺ را مورد تردید قرار دهد رد می‌کنم... تمام تاریخ زندگی پیامبر عرب نشان می‌دهد که دارای خصال مثبت و... وفا بوده است.

بنابراین به شهادت منکران نبوت، او راستگو و با صداقت بود و به شهادت قریش و مشرکان، او مرد امینی به شمار می‌رفت و هرگز دشمنان او وی را متهم به تحصیل نکردند، هرگز به او نگفتند تو درس خوانده‌ای، و این آیه که مربوط به امی بودن تو است، خلاف واقع می‌باشد.

امی بودن پیامبر اسلام یک حقیقت مسلم تاریخی است که کسی در آن تردید نکرده است.

#### ۴. چرا مشرکان بر او عیب نگرفتند؟

می‌دانیم حضرت محمد ﷺ در این دو سفر تجارتي تنها نبود و همراه با کاروان قریش بود و کاروانیان از وضع و چگونگی او در این سفر آگاه بودند.

چه شد که مردم قریش به او در مورد یک شخص آهنگر که حضرت محمد ﷺ گاهی در مغازه او می‌نشست خرده گرفتند و گفتند که او قرآن را از او می‌گیرد؟ اما هرگز نگفتند که او معلومات خود را در دوران کودکی و جوانی از دانشمندان نصاری و اهل کتاب گرفته است؟ قرآن تمام نسبت‌هایی را که به او می‌دادند، بازگو کرده و پاسخ گفته است. ولی از این تهمت هرگز یاد نکرده است.

نویسنده‌ای، افسانه یادگیری حضرت محمد ﷺ از راهبان را بدین‌گونه مطرح کرده است:

محمد در مسافرت‌های خود به شام با راهبان و کشیشان مسیحی تماس‌هایی داشته است... وی موقع عبور از سرزمین‌های عاد و ثمود و مدین، اساطیر و روایات آن سرزمین‌ها را شنیده و در خود مکه با اهل کتاب آمد و شد داشته است.

خاورشناسان و افراد دنباله‌رو آنان اصرار می‌ورزند که پیامبر اسلام با راهبان و علمای

اهل کتاب در تماس بوده و از آنان در زمینه‌های مختلف اطلاع کسب می‌کرد آنان می‌گویند:

«پیامبر اسلام ﷺ موضوع خداپرستی و تعالیم خود را از راهبان مسیحی گرفته است» و برای اثبات مدعای خود موضوع مسافرت پیامبر را به شام پیش می‌کشند و می‌گویند او در این مسافرت با دانشمندان و راهبان مسیحی بالخصوص «بحیرا» که مرد با معلوماتی بود، ملاقات نموده و اصول و قوانین آیین خود را از آنها فرا گرفت.

#### ۵. بحیرا که بود؟

می‌گویند: بحیرا راهب یکتاپرست بود و الوهیت حضرت مسیح را قبول نداشت محمد با او در شهر «بصرا» ملاقات کرد.

«درمنگام» می‌گوید:

بحیرا ستاره‌شناس و جادوگر بود و معتقد بود از طرف خدا برای هدایت فرزندان اسماعیل مبعوث شده است و او معلم محمد و مصاحب او پس از رسالت وی بود و اگر حضرت محمد شراب را تحریم کرده، به خاطر این است که استاد او بحیرا درحالی که مست بود، کشته شد.

سپس می‌افزاید که:

عموی وی ابوطالب محمد را در مسافرت‌های خود به شام همراه خود می‌برد و او با دیدگان نافذ، سرزمین‌های مدین و وادی‌القری و ثمود را می‌دید و گوش‌های او سرگذشت این گروه‌ها را از عرب‌های بادیه‌نشین می‌شنید و در شام با راهبان رومی و کتاب‌های آنان، آشنا شد و از عداوت آنان با ملت ایران آگاه گردید.

این فراز از نوشته‌های شرق‌شناسان، غم‌انگیزترین و دردناک‌ترین فرازها است. که گوش روزگار، مانند آن را دربارهٔ رجال آسمانی کمتر شنیده است.

## نتیجه

با توجه به شواهد تاریخی و قرآنی و ملاحظه و مقایسه تهمت‌های ناروای مشرکان لجوج عصر نزول و توجیہات غلطی که امروز ارباب کلیسا و دشمنان اسلام مطرح می‌کنند، معلوم می‌شود که گفتنی‌ها را معاصران پیشاپیش گفته‌اند و قرآن مجید با جواب‌های محکم و منطقی و دندان‌شکن آنها را خلع سلاح کرده و دنباله‌روان امروزی آنها هیچ مطلب تازه و شبهه جدید و اشکال قابل توجهی مطرح نکرده‌اند که نیازمند پاسخ جدیدی باشد؛ هرچند اینان سعی و تلاش جدی از خود نشان داده و خواسته‌اند که اشکالات خود را با الفاظی فریبنده و در قالب تحلیل‌های روان‌شناسانه یا روانکاوانه مطرح کنند. خوشبختانه قضاوت‌های علمای منصف غرب، بهترین پاسخ به غریبان غیر منصف و کلیسائیان منحرف است.

## منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. دیون پورت، جان، *عذر تفصیر به پیشگاه محمد ﷺ*.
۳. بوم، ژول، *تفصیل الآیات*.
۴. طبرسی، فضل بن الحسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، مکتبه علمیه اسلامیة، بی‌تا.
۵. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم والملوک*، لبنان مؤسسه الاعلمی، ۱۸۷۹م.
۶. مسعودی، علی بن الحسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، دارالهجره قم، چاپ دوم ۱۴۰۴ق.
۷. میبیدی، رشید الدین، *کشف الأسرار و عده الأبرار*، به اهتمام علی اصغر حکمت، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱، قم، دارالهجره، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.